

درس‌های دموکراسی هند برای افغانستان مظفر خاوری^۱

چکیده

در سال‌های اخیر، هند برای دیگر کشورها به کشوری جذاب از نگاه تساهل، رواداری مذهبی و قومی و دموکراسی تبدیل شده است. این کشور در حال حاضر، بزرگ‌ترین دموکراسی جهان با اقتصادی قدرتمند و توسعه‌یافته، دارای فرهنگی چندگانه و از نظر مذهبی و قومی، متنوع است که خارج از جغرافیای غرب و در نزدیکی افغانستان واقع شده است. این مقاله با بازخوانی تجربه هند در زمینه دموکراسی می‌کوشد روزنه‌ای هر چند کوچک پیش پای انسان افغانستانی برای عبور از وضعیت آشفته و در حال گذار کنونی بگشاید.

افغانستان در حال حاضر با دشواری‌های زیادی مواجه است: خشونت و تنش‌های فرقه‌ای و سیاست‌ورزی قومی، جامعه افغانستانی را تا مرز فروپاشی پیش برده است. افغانستان امروزه جغرافیای خشونت و نماد نکبت و بیگانگی با تساهل و رواداری است. با توجه به تنش‌های سیاسی و تقلب در انتخابات ریاست جمهوری گذشته، افزایش سطح خشونت و بی‌اعتمادی به نهادهای انتخاباتی به نظر می‌رسد افغانستان دست‌آویز چندانی برای عبور از این مشکلات ندارد و این جامعه دچار سرگستگی و دوگانگی برای عبور از این وضعیت شده است.

این مقاله این فرضیه را مطرح می‌کند که با توجه به سنخیت و تجانس فرهنگی و قومی میان هند و افغانستان، تجربه دموکراسی در هند برای افغانستان، بیش از هر کشوری در

۱. رییس دانشکده علوم سیاسی

جهان سوم می‌تواند مفید و سازنده باشد.

کلیدواژگان

هند، تساهل و رواداری مذهبی، دموکراسی، طبقات حامل.

طرح مسئله

تجربه‌های هند به عنوان یک کشور آسیایی در دنیای مدرن را می‌توان استثناهایی بر قاعده در زمینه‌های مختلف دانست. دموکراسی، تحزب، سنت و مدرنیته، تساهل و رواداری مذهبی، رشد اقتصادی و سیاست خارجی در هند با وجود برخورداری از یک سلسله مشابهت‌ها با الگوهای متعارف غربی و شرقی، خارج از تجربه مسلط همه الگوهای موجود شکل گرفته است.

هند برای گذار به دنیای مدرن در میان کشورهای غربی و شرقی کم‌ترین هزینه را پرداخته است. در این کشور، هیچ‌گونه انقلاب خشونت‌بار دهقانی یا سرمایه‌دارانه برای گذار به جهان جدید شکل نگرفت، اما با وجود آن اکنون کم‌تر کسی است که دیگر این کشور را متعلق به جهان مدرن نداند. هند را می‌توان یک استثنا در زمینه‌های مختلف به شمار آورد (مور، ۱۳۹۵: ۱۲).

در این میان، آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که هند در همسایگی نه چندان دور ماست. به همان میزان که تلاش‌های هند به عنوان همسایه افغانستان در عرصه‌های مختلف مانند تحزب، رواداری مذهبی، دموکراسی و نوسازی قرین موفقیت بوده است، به همان پیمان، تجارب افغانستان سرشار از ناکامی و شکست است. طی یک‌صد سال گذشته، سرگذشت تجدد برای انسان افغانستانی، یگانگی با خشونت و ناکامی و بیگانگی با توسعه و رواداری و مداراست.

در حال حاضر، با وجود پیشرفت‌های نسبی در زمینه گذار به دموکراسی حداقلی هنوز هم پایه‌های دموکراسی در این کشور لرزان است. اکنون نکبت و مرگ، بخش جدایی‌ناپذیر زندگی هر انسان افغانی شده است. روزمرگی خشونت، آن را برای همه افراد این سرزمین به موضوعی عادی تبدیل کرده است. با این وضعیت، مشخص است آنچه در این کشور توسعه یافته، فقر و توسعه‌نیافتگی است.

سیاست در این کشور سیمای قومی یافته است. نهادهای مدرن به جای ابزار حل مشکلات و مسائل جامعه افغانی مسائل جدیدی خلق کرده‌اند که اوضاع سیاسی در این کشور را پیچیده و آشفته کرده است. تقلب سازمان یافته در انتخابات ریاست جمهوری گذشته و بروز منازعه و بحران تا سرحد فروپاشی اجتماعی بیانگر این مسئله است که چگونه نهادهای مدرن در افغانستان محل منازعه شده‌اند، نه ابزار حل و فصل منازعه. در زمینه دولت‌داری و برقراری دولت کارآمد و مقتدر نیز به نظر می‌رسد که افغانستان هنوز راه دشواری در پیش دارد. با نگاهی گذرا به تجربه سیاست‌ورزی در افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم می‌توان مشاهده کرد که افغانستان انواع و اقسام حکومت‌های پادشاهی، جمهوری، چپ، اسلامی (مجاهدین و طالبان) و نظام سیاسی دموکراتیک را تجربه کرده، اما هیچ کدام از این حکومت‌ها نتوانسته است برای افغانستان ثبات و امنیت را به ارمغان بیاورد. سیمای قومی سیاست بخش جدایی‌ناپذیر سیاست‌ورزی انسان افغانستانی در سراسر قرن بیستم است که نتیجه آن، ویرانی، نکبت و خشونت بوده است. احزاب نیز هنوز نتوانسته‌اند به مثابه ابزاری در جهت تحکیم هم‌بستگی اجتماعی عمل کنند و گسست‌های اجتماعی و قومی جامعه افغانی را پر نمایند. احزاب در افغانستان بر مبنای یک سلسله ارزش‌های پیشین مانند مذهب و قومیت شکل گرفته‌اند. لذا از ظرفیت چندانی برای ایجاد هم‌بستگی و انسجام اجتماعی برخوردار نمی‌باشند. علاوه بر این، احزاب در افغانستان بیش از آن که نهاد باشند، سیمای فردمحور دارند که خود نقش مهمی در بازتولید نابه‌سامانی‌های اجتماعی و سیاسی داشته‌اند.

با این همه، تجارب هند در زمینه گذار به دنیای جدید در افغانستان به دلایل سیاسی تا حد زیادی مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته است. بیش‌تر نگاه‌ها در این ارتباط متوجه مصر یا ترکیه است. هر چند از تجارب این کشورها نیز به سادگی نمی‌توان عبور کرد و هر کدام نقشی برجسته در شکل‌دهی به حیات سیاسی و اجتماعی جوامع اسلامی هم در گذشته و هم در اکنون داشته‌اند، اما هند تجربه موفق‌تری در زمینه پذیرش تکثرگرایی قومی و فرهنگی، بسط و گسترش رواداری مذهبی و سیاسی، سیاست عدم خشونت، ایجاد یک دولت توسعه‌خواه و گسترش دموکراسی خواهی داشته است. این مسئله، هند را در حد یک الگوی تمام‌عیار نه تنها در میان همه کشورهای موفق جهان سوم، بلکه حتی در میان کشورهای غربی مطرح کرده است.

از سوی دیگر، هند از نگاه تمدنی فرهنگی و ساختار اجتماعی، هم‌خوانی و سنخیت

بیش‌تری با افغانستان دارد. نباید فراموش کرد که برای سال‌های متمادی، زبان فارسی زبان مسلط نه تنها در هند، بلکه در کل شبه‌قاره بوده است. بخش زیادی از گذشته تاریخی این سرزمین نیز با شبه‌قاره پیوند نزدیک دارد. باغ بابر و دیگر آثار تمدنی بیان‌گر نفوذ فرهنگ و تمدن هند در گستره فرهنگ و تاریخ این سرزمین است.

با این چشم‌انداز، هند از نگاه تجارب داخلی، کشوری مهم و قابل تأمل است. تجارب هند نیز به لحاظ دموکراسی، تساهل و رواداری سیاسی و مذهبی با وجود برخورداری از کثرت و تنوع قومی و مذهبی برای افغانستان آموزنده است.

بنا بر این، هند را باید بیش از همه کشورهای جهان سوم جدی گرفت، به‌ویژه آن‌که افغانستان از نقاط و مسائلی آسیب‌پذیر و زخم‌خورده است که هند با مدیریت و مدارای سیاسی، این نقاط را مایه توسعه و پیشرفت نموده است. صرف نظر از این مسائل، افغانستان و هند کم‌ترین مشکلات سیاسی را با یکدیگر در تاریخ حیات سیاسی جدیدشان تجربه کرده‌اند. هند در دوران جدید در افغانستان نزدیک به دو میلیارد دالر کمک کرده و در بسیاری از پروژه‌های زیربنایی و بازسازی افغانستان مانند معدن آهن حاجی‌گگ سرمایه‌گذاری کلان کرده است. از این جهت، با توجه به این‌که تجربه افغانستان در زمینه تحکیم دموکراسی و برقراری تساهل و رواداری مذهبی کم‌تر قرین موفقیت و بیش‌تر هم‌زاد شکست بوده است، این نوشته با بررسی و تجزیه و تحلیل دموکراسی هند تلاش دارد این خلأ را پر کند.

نگاهی به نظریات دموکراسی

دموکراسی به شیوه‌ای از حکومت اشاره دارد که انتقال قدرت سیاسی بر اساس انتخابات و مشارکت سیاسی صورت می‌گیرد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۲). هانتینگتون، دموکراسی را به عنوان شکل مسلط نظام سیاسی، محصول دو عامل می‌داند: دسته اول، دگرگونی در صورت‌بندی اجتماعی. از نظر هانتینگتون، موج اول دموکراسی که پس از انقلاب کبیر فرانسه در اروپای غربی به وجود آمد، نتیجه پیدایش طبقات سرمایه‌داری و کارگری به عنوان شکل جدیدی از صورت‌بندی اجتماعی است. طبقات متوسط نقش اساسی در پیدایش دموکراسی غربی داشته‌اند؛ زیرا دموکراسی در مجموع به نفع طبقات متوسط است و این طبقات به لحاظ تاریخی، کارگزاران و حاملان دموکراسی می‌باشند؛ هر چند پیدایش طبقه متوسط خودبه‌خود به پیدایش دموکراسی منتهی نشده، بلکه زمینه‌های

اجتماعی را تکوین می‌کند (همان، ۴۹).

موج‌های دوم و سوم دموکراسی از نظر هانتینگتون محصول رشد و ثروت اقتصادی است. از نظر او، رشد و ثروت اقتصادی در مجموع دارای پی‌آمدهایی است که به طور مستقیم و غیر مستقیم به پیدایش دموکراسی کمک می‌کند. رشد و ثروت اقتصادی باعث سطح آموزش عمومی بالا، تقویت طبقه متوسط، افزایش هم‌بستگی اجتماعی و توزیع منابع ثروت خارج از حیطه اقتدار دولت می‌گردد که همه عوامل متذکره به پیدایش و تقویت دموکراسی کمک می‌کنند (هانتینگتون، ۱۳۸۸: ۷۶).

بر اساس نظریه فیلد، هیگل و برتن، صورت‌بندی نخبگان نقش اساسی در پیدایش و گذار به دموکراسی دارد. از دیدگاه آنان، صورت‌بندی نخبگان را می‌توان بر اساس دو معیار هم‌بستگی ساختاری و هم‌بستگی ارزشی به دست آورد. هم‌بستگی ساختاری بیان‌گر پایگاه کم و بیش مشترک نخبگان سیاسی و هم‌بستگی ارزشی بیان‌گر توافق و اجماع نظر نخبگان سیاسی بر سر سازوکارهای قدرت است. مطابق این دیدگاه، هر چه میزان هم‌بستگی ساختاری و ارزشی بالاتر رود، به همان میزان، شانس گذار به دموکراسی بالاتر می‌رود (بشیریه، ۱۳۸۴: ۴۲).

برینگتن مور نقش طبقات اجتماعی را در درازمدت در پیدایش یا جلوگیری از دموکراسی مهم می‌داند. به عقیده وی، وجود اشرافیت زمین‌دار مستقل نقش اساسی در پیدایش دموکراسی‌های اولیه در کشورهایی مانند انگلستان و فرانسه داشته است. از دیدگاه وی، به لحاظ تاریخی، طبقه بورژوازی حامل دموکراسی و طبقات دهقانی دشمن دموکراسی بوده است. علاوه بر این، از دیدگاه مور، تجاری شدن کشاورزی نیز به لحاظ تاریخی در پیدایش دموکراسی مهم بوده و هر جا کشاورزی تجاری شده است، زمینه برای دموکراسی بیش‌تر مهیا بوده است (مور، ۱۳۶۹: فصل اول).

به صورت کلی، نظریات مربوط به پیدایش و استقرار دموکراسی به دو رهیافت کلان قابل تقسیم‌بندی می‌باشند: دسته اول، نظریاتی هستند که دموکراسی را محصول یک سلسله ساختارهای اجتماعی و سیاسی می‌دانند و بر این باورند تا زمانی که این زمینه‌ها مهیا نشود، امکان تحقق دموکراسی وجود ندارد. از جانب دیگر، دسته دوم نظریاتی‌اند که دموکراسی را نتیجه عمل ارادی و آگاهانه کارگزاران و نیروهای اجتماعی به ویژه نخبگان و طبقات اجتماعی می‌دانند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۴).

دشواری‌های دموکراسی در هند

هم‌اکنون هند بزرگ‌ترین دموکراسی جهان است، اما دموکراسی در این کشور با دشواری‌های زیادی به دست آمد. این دشواری‌ها، تجربه بزرگ‌ترین دموکراسی جهان را متفاوت از همتایان غربی و آسیایی آن ساخته است. دموکراسی در هند هم یک روش است و هم یک ارزش. برای گروه‌ها و طبقات پایین دست جامعه هندی، دموکراسی، روش و ابزاری است جهت ایجاد برابری و مساوات میان آنان و در مقابل، برای طبقات بالای جامعه دموکراسی به مفهوم آزادی سرمایه است (لفت و یچ، ۱۳۸۹: ۱۸۵). دموکراسی در هند در میان این دو برداشت متناقض، افتان و خیزان به راه خود ادامه می‌دهد؛ راهی که با وجود موانع و دشواری‌های فراوان نتوانسته است دموکراسی را در طول بیش از نیم قرن گذشته در این کشور دچار توقف و رکورد سازد. تجارب متفاوت بزرگ‌ترین دموکراسی جهان را می‌توان به شرح زیر مورد بحث و بررسی قرار داد که عبارتند از:

الف) دموکراسی توسعه‌خواه

هند نخستین کشور شرقی و جهان سومی است که تجربه توسعه‌یافتگی آن از درون اقتدارگرایی برنخاسته است. تمامی کشورهای جهان سومی که توسعه یافته‌اند، کشورهایی هستند که تجربه توسعه و نوسازی آن‌ها بعد از دوره‌ای از حاکمیت جنرال‌ها یا نظام‌های تک‌حزبی رخ داده است. کوریای جنوبی، سنگاپور، مالزی، اندونزی و ترکیه همگی رشد و توسعه خود را مدیون رشد اقتصادی در دوران تسلط جنرال‌های ارتش یا احزابی می‌باشند که برای مدت زمان طولانی بر سر اقتدار بوده‌اند. توسعه و نوسازی بسیاری از الگوهای غربی مانند آلمان و ایتالیا نیز پس از روی کار آمدن دولت‌های فاشیستی اتفاق افتاد (سریع‌القلم، ۱۳۹۱ فصل دوم).

در این میان، هند از همان ابتدای استقلال خود از نظام سیاسی دموکراتیک برخوردار بوده است. این مسئله بیان‌گر آن است که نخبگان هندی چگونه راه پر پیچ و خم توسعه را با کم‌ترین هزینه و با بیش‌ترین سرعت طی کردند. شاید در این جا مهم‌ترین مسئله‌ای که مطرح گردد، این باشد که چرا و چگونه اقتدارگرایی در برخی از کشورها باعث توسعه و پیشرفت شده و در مقابل، در برخی دیگر از کشورها پی‌آمدهای ضد توسعه‌ای داشته است.

از نگاه تاریخی، این مسئله شاید مهم‌ترین پرسش باشد که چگونه اقتدارگرایی را با

توسعه و نوسازی پیوند دهیم، به خصوص این که این پیوند شاید به مذاق رژیم خودکامه و اقتدارگرا نیز خوش آید. به هر حال، در هند پیدایش جامعه مدنی مستقل از دولت، نظام قانونی قدرتمند و دموکراسی و دولت اقتدارگرا بر خلاف تجربه غربی هم‌زمان با هم شکل گرفتند. این فرآیند را نباید در تاریخ توسعه یافتگی دست کم گرفت. لغت ویچ نیز در مورد نسبت میان دموکراسی و توسعه بر این باور است که دموکراسی به خصوص از نوع پارلمانی آن پس از تثبیت، خصلتی کم و بیش محافظه کارانه دارد و در حالی که توسعه در هر حالت آن چون نیازمند تغییر است، خصلت رادیکالی دارد. بنا بر این، نمی‌توان ارتباط کارکردی چندانی میان این دو مقوله در نظر گرفت. در اغلب کشورهای هند به لطف تعهد عملی و پای‌بندی نخبگان سیاسی‌اش به قواعد دموکراتیک و ایجاد نهادهای دموکراتیک از این تنگنا و دشواری نیز به عافیت عبور کرد.

البته نباید فراموش کرد که حزب کنگره به رهبری نهرو به عنوان حزب مسلط بیش از دو دهه در هند بر سر اقتدار بوده است. تعهد عملی این حزب به دموکراسی، کمک زیادی به بسط و گسترش سازوکارها در این کشور کرد. دموکراسی طلبی به همراه توسعه‌گرایی این کشور را به یک کشور بی‌بدیل تبدیل کرده است (لغت ویچ، ۱۳۸۹: ۳۹۲).

ب) وقوع هم‌زمان پیش‌زمینه‌های دموکراسی

دومین ویژگی متمایز دموکراسی در هند، چگونگی بسترهای دموکراسی در این کشور بود. پیش‌نیازهای دموکراسی در هند، متفاوت از الگوی غربی و شرقی آن است. در الگوی غربی، قبل از پیدایش دموکراسی و حق رأی، دو بستر در مجموع، راه را برای ایجاد دموکراسی در غرب آماده ساخته بود که عبارتند از: شکل‌گیری نظام اقتصادی بورژوازی و عقل‌گرایی در سیاست. تشکل‌های تجاری و اقتصادی اولین تشکل‌هایی بودند که در غرب در برابر نظام استبدادی ایستادند. دموکراسی در غرب، نتیجه انقلاب‌های سرمایه‌دارانه و برتری و تفوق طبقه بورژوازی بر سایر طبقات برای شریک شدن در قدرت سیاسی بود.

دموکراسی‌خواهی در هند بر خلاف تجربه بسیاری از دولت‌های توسعه‌خواه شرقی، نتیجه یک دوره رشد اقتصادی و صنعتی شدن نیز نیست. هند از همان ابتدای استقلال با وجود سطح پایین رشد اقتصادی و فقر دارای یک نظام دموکراتیک بود که در دهه بعدی، رشد و توسعه اقتصادی آن را تقویت کرد.

در بزرگ‌ترین دموکراسی جهان، همه این پیش‌نیازها در تحقق دموکراسی خواهی هم‌زمان با هم اتفاق افتاد. به عبارت روشن‌تر، در هند، رشد اقتصادی، دموکراسی خواهی، جامعه مدنی و خردورزی سیاسی توأمان با هم پدید آمدند. این ویژگی بیان‌گر یکی از دشواری‌های اساسی در برابر روند دموکراسی خواهی در بزرگ‌ترین دموکراسی جهان است. در حال حاضر، دموکراسی در هند با دموکراسی‌های اروپایی این تفاوت اساسی را دارد که دموکراسی در هند به ریشه‌کنی هویت‌های سنتی مذهبی یا کاست منتهی نشد، بلکه آن‌ها را تا حد زیادی متحول ساخت. بنا بر این، کاست از میان نرفته، اما در عین حال، گروه‌های مختلف کاست از تغییر نیز در امان نبوده‌اند (لفت ویچ، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

در واقع، در دوران پس از نهریو، هند شاهد تحول اساسی در رفتار سیاسی است. مردم فقیر هند پس از سه دهه رأی دادن متوجه این مسئله شدند که شرکت در انتخابات فقط مراسمی نیست که در آن، بخشی از نخبگان با رأی آنان به قدرت برسند، بلکه ابزاری جهت توزیع کوتاه‌مدت و بلندمدت پست‌ها و قدرت سیاسی است. بنا بر این، در جهت‌گیری کلی دموکراسی، هند و غرب هم‌گام بودند. در تجربه غربی، حق رأی باعث شد که سطوح قبلی نابرابری‌ها غیر قابل توجیه گردد. در هند نیز مردم با درک اهمیت حق رأی، در برابر تبعیض و نابرابری بیش‌تر حساس شدند (همان، ۱۷۲).

ج) مهار شکاف توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی در امر گذار به دموکراسی

دومین دشواری بر سر راه دموکراسی در هند مسئله‌ای بود که هانتینگتون از آن زیر عنوان شکاف میان توسعه سیاسی و اقتصادی یاد می‌کند. یکی از فرضیات هانتینگتون این است که اگر رشد و توسعه اقتصادی رخ دهد، اما نهادهای سیاسی قدرتمندی جهت پاسخ‌گویی به خواست شهروندان مبنی بر مشارکت سیاسی شکل نگیرد، توسعه اقتصادی ممکن است باعث بی‌ثباتی سیاسی گردد (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۸۳).

در تاریخ توسعه‌یافتگی، طبقه حامل توسعه و نوسازی یا جامعه مدنی است یا دولت و نخبگان سیاسی. توسعه و نوسازی در کشورهایمانند انگلستان، فرانسه و امریکا به واسطه جامعه مدنی صورت گرفت. در مقابل، طبقه حامل نوسازی در کشورهای شرقی، دولت و کارگزاران سیاسی بوده است. توسعه در کشورهایمانند چین، کره جنوبی، اندونزی، مالزی و برخی دیگر از کشورهای جنوب‌شرق آسیا از طریق طبقه حامل دولت انجام گرفته است. خارج از این دو طبقه حامل، طبقه دیگری در تاریخ نوسازی و توسعه مشاهده نمی‌شود.

نکته اول در تجربه توسعه‌یافتگی در هند این است که طبقه حامل توسعه و نوسازی در این کشور هم دولت بوده است و هم جامعه مدنی. این ویژگی ناشی از این مسئله است که در هند نه دولت چنان قوی بوده است که از نوعی استقلال نسبی در برابر آن برخوردار باشد، مانند آنچه در دولت‌های توسعه‌خواه جنوب‌شرق آسیا اتفاق افتاد و نه جامعه مدنی از چنان توان‌مندی نسبی برخوردار بود که حاکمیت قانون در مجموع، قوی‌تر از حاکمیت دولت باشد.

در هند، دولت و جامعه مدنی همراه با هم در پیش‌برد توسعه و نوسازی سهیم شدند، در حالی که در الگوی غربی توسعه‌یافتگی، در مجموع، شکل‌گیری یک جامعه مدنی گسترده از پایین و در الگوهای شرقی توسعه‌یافتگی، شکل‌گیری یک دولت توسعه‌گرای ناسیونالیست از بالا توسعه را در این جوامع به ارمغان آوردند.

د) مذهب و دموکراسی در هند

از نگاه سنتی، در هند، مذهب هندو دیگر مذاهب را به شدت گرفتار فرقه‌گرایی کرده است به گونه‌ای که مردم به جای مذهب اسلام یا هندو، به فرقه‌های مختلفی روی آورده‌اند. این امر شکاف میان جامعه هند را شدت بخشیده است، اما از جانب دیگر، به دلیل نوسازی در جامعه هند شواهد بیان‌گر آن است که ارزش‌های مذهبی در زندگی مردم کم‌رنگ شده است. بنا بر این، ابراز وجود مذهبی توسط حاملان و کارگزارانی مطرح می‌شود که خود از اعتقادات مذهبی چندانی برخوردار نیستند. به هر حال، یکی از ویژگی‌های دموکراسی در هند این است که با وجود نارضایتی از دولت، هیچ‌کدام از گروه‌های سیاسی و اجتماعی گلایه‌ای از دولت ندارند (لفت ویچ، ۱۳۸۹: ۱۸۳).

هند نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان سوم با مشکل خرافه‌پرستی در زمینه توسعه و نوسازی روبه‌رو بوده است. مذهب هندو به تعبیر ماکس وبر، نه یک مذهب این‌جهانی است که جمع‌آوری ثروت را مهم‌ترین ابزار فرد مؤمن برای رسیدن به رستگاری بداند، بلکه اساساً خود در ستیز دائمی با فعالیت اقتصادی است. اخلاق ضد اقتصادی مذهبی هند مهم‌ترین مانع مذهبی آن در جهت توسعه و نوسازی بوده است، اما چه اتفاقی در هند رخ داد که این اخلاق اقتصادی مذهبی با وجود سرسختی در برابر ثروت و فعالیت اقتصادی اکنون در خود یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان را جای داده است؟ (بشیریه، فصل دوازدهم: ۱۳۸۶) نکته مهم در این است که در هند، رشد اقتصادی توانسته است تا حد زیادی، رواداری مذهبی و هم‌چنین تساهل سیاسی را تقویت کند. هم‌چنین

توسعه اقتصادی نه تنها در هند، بلکه در همه کشورهای جهان سوم با بالا بردن سطح سواد و آگاهی، رشد شهرنشینی و طبقه متوسط و برخورداری از رسانه‌های گروهی، زمینه‌های عبور از خرافه‌پرستی را مهیا می‌سازد. اگر چه بسیاری در زمینه اخلاق مذهب هندو بر این باورند که این مذهب از عناصری از تساهل و مدارا برخوردار است، اما واقعیت این است که بخش زیادی از این خصلت ناشی از ثروت و رفاه اقتصادی است. در یک جمع‌بندی باید گفت که فرهنگ گروه‌های حامل مذاهب گوناگون، دولت دموکراتیک توسعه‌گرا و هم‌زمانی دموکراسی و نقش طبقه مدنی در آن، از ویژگی‌های خاص دموکراسی در هند است. تجربه هند در امر دموکراسی، بر خلاف تجربه غربی و شرقی است. در کشورهای جنوب شرق آسیا، توسعه‌یافتگی پس از یک دوره دولت‌های اقتدارگرا به دست آمد، در حالی که در هند، توسعه و دموکراسی هم‌زمان اتفاق افتاد. از جانب دیگر بر خلاف تجربه اروپا، دموکراسی و پیش‌نیازهای آن هم‌زمان در هند به وقوع پیوست.

درس‌های هند برای افغانستان

به نظر می‌رسد که هند برای گذار به توسعه و دموکراسی، کم‌ترین هزینه را در میان همه کشورهای دموکراتیک پرداخته است، اما در این میان، آنچه برای ما اهمیت دارد، این است که افغانستان چه درس‌هایی را می‌تواند از بزرگ‌ترین دموکراسی جهان و توسعه و نوسازی این کشور در همسایگی خود بیاموزد. توسعه و دموکراسی در هند مانند همه دموکراسی‌های جهان دستاورد انسانی و بشری است. بنا بر این، صرف نظر از کم و کیف آن می‌توان درس‌های گران‌بهایی از آن آموخت؛ درس‌هایی که شاید بتواند راهی برای عبور از دشواری‌های دموکراسی، تساهل و مدارا در این سرزمین نیز باز کند. اگر چه الگوها و مدل‌های متنوع و متکثری جهت گذار به دموکراسی وجود دارد، اما باید به این نکته اساسی توجه داشت که بخش مهمی از تجارب هر کشور موفق در زمینه گذار به دموکراسی، یک دستاورد انسانی و بشری است. معنای روشن این سخن آن است که می‌توان یک سلسله اصول عقلانی مشترک را صرف نظر از تفاوت‌ها و زمینه تاریخی و اجتماعی، از درون هر گونه رخداد معطوف به گذار به دنیای مدرن استخراج کرد؛ اصولی که هر کشور خواهان عبور به دنیای مدرن نمی‌تواند با آن برخورد ایدئولوژیک و بومی داشته باشد (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۵۰).

تجربه و تلاش هند جهت گذار به دموکراسی را باید در یک جمله، «جمع اضداد در توسعه یک کشور» نامید. توسعه در هند در بستر و شرایطی اتفاق افتاد که تا مدت‌ها گمان برده می‌شد این عوامل نمی‌توانند با هم منتهی به دموکراسی و نوسازی یک کشور گردند. البته این سخن بدین معنا نیست که هند در زمینه گذار به دموکراسی هیچ بهره‌ای از الگوهای متعارف غربی و شرقی نبرده است، بلکه برای پیدایش و تقویت دموکراسی به سمتی قدم برداشته است که خود الگو و بدیل سومی در این زمینه به شمار می‌رود. تجربه دموکراسی در هند با وجود بهره‌مندی از اصول عقلی و متعارف غربی و شرقی، از قواعد بدیعی برخوردار است که برای دموکراسی نوپای افغانستان آموزنده است. با توجه به بازخوانی تجربه هند در عرصه دموکراسی و توسعه، می‌توان نتایج و راهکارهای ذیل را برای مهار خشونت، برقراری تساهل و رواداری و ایجاد یک دولت کارآمد در افغانستان مطرح کرد:

۱- دموکراسی میانجی‌مدیریت تنوع قومی و مذهبی

با توجه به تکثر و تنوع قومی و مذهبی در افغانستان به نظر می‌رسد که یکی از راه‌های اساسی مهار این تنوع و تکثر، استفاده از دموکراسی نامتمرکز مانند دموکراسی انجمنی است. مانند هند، بها دادن به دموکراسی‌های انجمنی می‌تواند به کاهش شکاف‌های اجتماعی و مذهبی و برقراری یک جامعه متکثر واحد کمک کند. با توجه به این مسئله به نظر می‌رسد که دموکراسی کنونی در افغانستان نیازمند تغییرات است.

جامعه افغانستانی، جامعه نامتجانس و ناهمگونی است که دموکراسی متمرکز کنونی نمی‌تواند نیازهای آن را پاسخ دهد. از این رو، باید تغییراتی را متناسب با آن ایجاد کرد. دموکراسی انجمنی یکی از این گزینه‌هاست. از جانب دیگر، در دموکراسی کنونی افغانستان، احزاب نقش حداقلی دارند. با توجه به نقش احزاب به عنوان موتور محرکه سیاست و قدرت باید تلاش شود تا دموکراسی مبتنی بر احزاب در افغانستان تقویت گردد. نکته دیگر، توجه به این مسئله است که مبنای تشکل احزاب در افغانستان باید این باشد که اعتقادات و ارزش‌های پیشین به منافع متحول شود تا بتواند بر شکاف اجتماعی در افغانستان غلبه کند.

۲- رشد و ثروت اقتصادی، ابزار تحکیم تساهل و رواداری

به نظر می‌رسد فقر و نبود رشد و ثروت اقتصادی، دلایل اساسی عدم ایجاد تساهل و رواداری اجتماعی و مذهبی در افغانستان است. با توجه به تجربه غرب و هند، افزایش

رشد و ثروت اقتصادی در کنار تحکیم دموکراسی می‌تواند نقش اساسی در تقویت رواداری و تساهل داشته باشد. ثروت می‌تواند میان منافع واقعی افراد با پایگاه مذهبی و اجتماعی مختلف در یک جامعه با هم پیوند بزند و باعث جرح و تعدیل ارزش‌های مذهبی گردد.

ثروت و رفاه اقتصادی می‌تواند باعث دگرگونی در گروه‌های مرجع گردد؛ به این معنا که ثروت و رفاه اقتصادی می‌تواند گروه‌های سنتی را به طور تاریخی در نقطه مقابل دموکراسی قرار دهد یا به حاشیه براند. با این نگاه می‌توان این تجویز کلی را در مورد افغانستان ارائه کرد که باید برای تقویت تساهل به تقویت اقتصاد کشور پرداخت. از جانب دیگر، با توجه به تجربه هند باید اضافه کرد که ایجاد رواداری در جامعه افغانستانی به شدت نیازمند تأکید بر آموزش آن به عنوان یک ارزش اساسی است.

۳- توسعه و رفاه، ابزار عبور از سیاست قومی

به نظر می‌رسد درس سومی که افغانستان می‌تواند از تجربه دموکراسی و توسعه در هند بیاموزد، این است که ایجاد رفاه و توسعه توسط دولت، راهکاری برای عبور از سیاست‌ورزی قومی و جزیره‌های قومی قدرت در افغانستان باشد. زمانی که دولت بتواند خدمات گسترده و یکسان را برای همه شهروندان کشور ارائه کند، دیگر هیچ فردی برای رفع مشکلاتش به رهبران قومی مراجعه نخواهد کرد. یکی از دلایل اساسی بازتولید قومیت در کشور به عنوان میانجی سیاست، ناتوانی دولت در خدمات‌رسانی به مردم است. ایجاد رفاه و توسعه می‌تواند زمینه را برای گسترش اقتدار دولت فراهم سازد.

فهرست منابع

۱. آلوین، سو (۱۳۸۸). تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه: محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ چهارم.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۴). گذار به دموکراسی، تهران: نگاه معاصر، چاپ دوم.
۳. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶). عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ پنجم.
۴. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱). اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران: نشر فرزانه، چاپ هفتم.
۵. لفت‌ویچ، آدریان (۱۳۸۲). دموکراسی و توسعه، ترجمه: احمد علی‌قلیان و افشین خاک‌باز، تهران: طرح نو، چاپ سوم.
۶. مور، برینگتن (۱۳۶۹). ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر مرکز دانشگاهی، چاپ دوم.
۷. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶). سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، چاپ چهارم.
۸. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸). موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه: احمد شهسا، تهران: نشر روزنه، چاپ چهارم.